



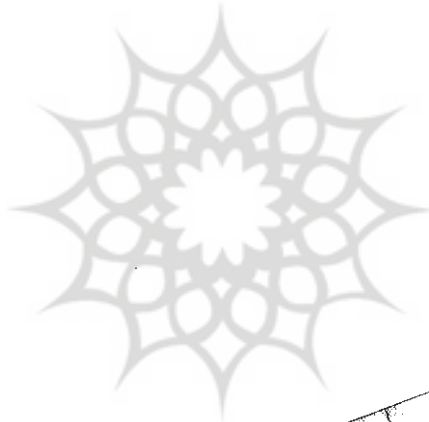
ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال بین المللی علوم انسانی

دال (signifiant) و مدلول (signifié) ۱. آخرین جمله کتاب دوره زبان‌شناسی همگانی سوسور هدف نهایی زبان‌شناسی را مطالعه محض زبان، بیان می‌دارد. ۲

آنچه که امروزه به عنوان فلسفه تحلیلی (analytic philosophy) شناخته می‌گردد نتیجه تعاملات فکری فرگه، راسل و ویتگنشتاین است. ۳ ویتگنشتاین در بسیاری از کارهای خود مانند: تحقیقات فلسفی (philosophische untersuchungen)، دستور زبان فلسفی (philosophical grammar) و رساله منطقی - فلسفی (logico - philoso - phicus tractatus) به بحث درباره زبان پرداخته است؛ در کارهای نخست خود، او مانند فرگه و راسل زبان را در رابطه با منطق، ریاضیات و علم مورد ملاحظه قرار می‌دهد، اما رفته رفته توجه او به زبان به عنوان ابزاری برای برقراری ارتباط بیشتر می‌گردد. ۴

زبان را آشکارترین نشانه تمایز انسان از حیوان دانسته‌اند و در گذر زمان همواره کسانی از رشته‌های گوناگون دانش و با علایق فکری مختلف در پی تبیین و کشف چگونگی کارکرد آن بوده‌اند. سوسور و ویتگنشتاین دو تن از اندیشمندان نام‌آشنای قرن بیستم هستند که اندیشه‌های زبانی آنها توجه ویژه‌ای را به خود جلب کرده است. سوسور را پایه‌گذار دومین انقلاب علمی در قلمرو زبان‌شناسی و نیز پایه‌گذار زبان‌شناسی نوین می‌دانند. او مفاهیم نوینی را در زبان‌شناسی مطرح نمود که از جمله می‌توان به مفاهیم زیر اشاره نمود: تمایز میان زبان‌شناسی همزمانی (synchronic) و در زمانی (diachronic)، تمایز میان زبان (langue)، گفتار (parole) و قوه نطق (langage)، تقابل میان صورت (form) و جوهر (substance)، تقابل میان رابطه‌های همنشینی (syntagmatic) و جانشینی (paradigmatic) و مطرح نمودن مفاهیم



- زبان، سوسور و ویتگنشتاین
- روی هریس

رضا امینی

- نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۱

واژه نامه و نمایه است. نگارنده در این نوشته تلاش نموده است تا مهم ترین نکات مطرح شده در هریک از فصلهای دهگانه کتاب را برای آشنایی خواننده با اندیشه های زبانی سوسور و ویتگنشتاین بیان نماید. از ویژگیهای مثبت این کتاب یکی پیوستگی و مرتبط بودن مطالب فصلهای دهگانه کتاب است، به طوری که در هر فصل اثر و ردپای مطالب و بحثهای فصلهای گذشته و پیوند آنها با مطالب فصل جدید را می توان احساس کرد. بیان ساده و قابل فهم مطالب، از دیگر ویژگیهای مثبت این کتاب است. خواندن این کتاب شباهتها و تفاوتهای دیدگاههای سوسور و ویتگنشتاین را در مورد زبان برای خواننده آشکار خواهد کرد و به نظر می رسد دارا بودن میزان خاصی از دانش فلسفه و زبان شناسی، فهم مطالب را آسان تر خواهد نمود. ترجمه این کتاب، همانند ترجمه کتاب جنبه های سیاسی زبان شناسی



کتاب زبان، سوسور و ویتگنشتاین به بررسی مقایسه و توضیح اندیشه های زبانی سوسور و ویتگنشتاین می پردازد. این کتاب در بردارنده پیشگفتار، تذکری در باب ترجمه، بخش کوتاهی زیر عنوان کوتاه نوشته ها، ده فصل، پیوست: زندگینامه ها، منابع،

تألیف فردریک نیومایر، که آن نیز به همت دکتر اسماعیل فقیه ترجمه شده، بسیار روان و روشن است و مطالب علمی زبان‌شناسی و فلسفه به زبانی ساده و قابل فهم به فارسی برگردانده شده است. نگارنده این نوشته بر این باور است که معرفی کوتاه روی هریس، نویسنده کتاب، و اشاره به فعالیت‌های علمی او از سوی مترجم برای خواننده مفید واقع می‌شود.

در پیشگفتار این کتاب می‌خوانیم که «در دنیای یونانی-رومیایی پژوهش‌های زبانی پیشاپیش به سه شاخه مجزا تقسیم شده بود: منطق، معانی بیان و دستور زبان» (ص ۱). در عرصه دانش غربی، حتی تا عصر حاضر، همواره گرایش به پذیرفتن این تقسیم‌بندی بوده است، به نوشته روی هریس در دهه‌های پایانی سده بیستم شیوه برخورد با این موضوع در مقایسه با دورانهای گذشته دارای تفاوتی ماهوی است که بیشتر نتیجه کارهای سوسور و ویتگنشتاین است. کارهای این دو باعث شد که «زبان دیگر در فهم و درک ما از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم نقش جنبی نداشته بلکه هسته اصلی آن را تشکیل دهد. واژه‌ها صرفاً بر چسب‌های صوتی یا کمک کارهای ارتباطی نیستند که بر ترتیبات از پیش تعیین شده امور افزوده شده باشند. واژه‌ها محصولات جمعی تعاملات اجتماعی و ابزارهای ضروری برای افراد بشر هستند که به وسیله آنها دنیای خود را بنیاد می‌گذارند و تولید می‌کنند» (ص ۲). چنین دیدگاهی نسبت به زبان در قرن بیستم تأثیرات گسترده‌ای بر دانش‌های زبان‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی داشته است. در پیشگفتار همچنین اشاره می‌شود که با وجود تعداد زیاد تفسیرها و نوشته‌هایی که به کارهای سوسور و ویتگنشتاین پرداخته‌اند، کار چندانی در زمینه مقایسه اندیشه‌های این دو انجام نشده است و در واقع هدف این کتاب را می‌توان جبران این کمبود دانست.

روی هریس با توجه به جریان زندگی سوسور و ویتگنشتاین بر این باور است که این دو هیچ‌کدام از نظر فکری مدیون دیگری نبوده‌اند و هرگونه مقایسه‌ای باید با در نظر داشتن این پیش‌فرض انجام گیرد. به عبارت دیگر سوسور و ویتگنشتاین هر یک بدون تأثیرپذیری از دیگری به تفکر درباره زبان پرداخته‌اند. نگاهی به سیر زندگی سوسور و ویتگنشتاین شباهتهایی را در زندگی این دو نمایان می‌سازد: هر دو فرزندان خانواده‌های مرفه و با استعدادی بوده‌اند. اولین کار علمی هر دوی آنها به نوشته هریس، نظام‌های دانشوری را متلاطم کرده است و سرانجام اینکه شهرت غایی هر دو به خاطر اثری است که بعد از مرگشان انتشار یافته است. کتاب **دوره زبان‌شناسی همگانی** در مورد سوسور و تحقیقات فلسفی در مورد ویتگنشتاین. به نوشته هریس در سده نوزدهم شکاف دوگانه‌ای بین زبان و حقیقت وجود داشته است: ۱) عدم تناظر بالقوه بین بیان زبانی و تصور بیان شده و ۲) شکاف بین نقش تصور و واقعیت امر (صص ۱۶-۱۵). اینها از جمله مشکلاتی بودند که سوسور و ویتگنشتاین وارث آنها شدند و با دادن پاسخ‌های نوبه آنها تأثیر بزرگی بر تفکر قرن بیستم نهادند.

در طول قرن‌های متمادی در دنیای غرب همواره یک تفکر سنتی بر جریان بررسی‌های مربوط به «نامها و نامگذاریها» حاکم

بوده است. آشخور و منبع اصلی تغذیه این جریان افکاری بود که فیلسوفانی چون افلاطون بیان داشته‌اند. افلاطون، در رساله **کراتیلوس**، بر این باور است که رابطه میان دال و مدلول یا اسم و مسمی طبیعی است و بر مبنای قرارداد استوار نیست.

از سوی دیگر در سنت بررسی‌های زبانی غرب به آنچه که در کتاب مقدس درباره زبان و نامگذاری گفته شده، توجه می‌شده است. در کتاب مقدس گفته می‌شود که خداوند پس از آفرینش تمام حیوانات و پرندگان در زمین و آسمان وظیفه نامگذاری آنها را به آدم محول کرد و نامهایی را که او برای آنها انتخاب کرد از آن پس نام آنها شدند (ص ۲۲). اعتقاد به طبیعی بودن نامگذاری و در مقابل اعتقاد به دلخواهی بودن یا قراردادی بودن نامگذاری در اندیشه‌های بسیاری از فیلسوفان مغرب زمین نمایان است. به عنوان مثال لاک به نوعی، به دلخواهی بودن نامگذاری و در مقابل لایب‌نیس به نوعی به طبیعی بودن نامگذاری باور داشتند. این پیشینه تاریخی در درک دیدگاه‌های ویتگنشتاین و سوسور در این باره مؤثر است.

ویتگنشتاین در **تحقیقات فلسفی** می‌گوید: «هر واژه‌ای دارای یک معنا است و این معنا با آن واژه همبستگی دارد. و در واقع معنا آن شیئی است که واژه به آن اطلاق می‌شود» (ص ۲۸). از سوی دیگر سوسور در **دوره زبان‌شناسی همگانی** می‌گوید: «در نظر برخی از افراد، زبان، در اساس، عبارت است از یک فرآیند نامگذاری، یعنی فهرستی از واژه‌ها که متناظر است با فهرستی از اشیاء» (ص ۲۹). او این دیدگاه را ساده‌انگارانه می‌داند و معتقد است که این برداشت مشخص نمی‌نماید که آیا نام موجودیتی آوایی است یا روان‌شناختی. با این همه سوسور معتقد است که این برداشت این واقعیت را دربردارد که واحدهای زبانی دارای ماهیتی دوگانه‌اند و از دو عنصر تشکیل شده‌اند. سوسور بر این باور است که «یک نشانه زبانی رابطه بین یک شیئی و یک نام نیست، بلکه رابطه‌ای بین یک مفهوم و یک الگوی صوتی است». سوسور با تأکید بر اینکه انسان یک موجود اجتماعی است اذعان می‌دارد که «زبان بالاتر از هر چیز، یک پدیده اجتماعی است» (ص ۳۰).

در فصل سوم، دو مشکل اساسی در رابطه با «واحدهای زبانی» مورد نظر قرار می‌گیرد: مشکل یکم این است که «اگر واژه، لفظی نیست که دلالت بر شیئی کند پس چیست؟ و مشکل دوم این است که اگر معنای واژه بر مبنای الگوی رابطه نامیدن، تعبیر و تفسیر نشود، پس چگونه باید تعبیر و تفسیر گردد؟» (ص ۳۹). سوسور و ویتگنشتاین دریافته بودند که این دو پرسش مربوط به هویت واحدهای زبانی هستند. پذیرش هویت مشخص و معین برای «واژه‌ها»، «گروه واژه‌ها» و «جمله‌ها» به عنوان واحدهای زبانی امکان تشخیص، ترکیب و استفاده از آنها را در امر ارتباط به ما می‌دهد. به عبارت دیگر «ظاهراً جوهر و اصل زبان بستگی به احتمال تکرار قانونمند و منظم اقلام گوناگون لفظی دارد» و «هرگونه تجزیه و تحلیل کلی از چگونگی کارکرد زبان الزاماً باید به مفهوم واحدهای زبانی بپردازد» (ص ۴۰).

سوسور و ویتگنشتاین هر دو به تکرار نشانه‌های زبانی توجه داشته‌اند. سوسور بر این باور است که تکرار یک نشانه

زبانی به هیچ روی به معنای تحقق یکسان آن در همه موارد تکرار آن نیست. به عنوان مثال او کلمه Messieurs به معنای آقایان را مثال می زند که اگر در خلال یک سخنرانی چند بار تکرار شود، هر بار به لحاظ شیوه بیان و آهنگ کلام متفاوت خواهد بود. سوسور حتی معتقد است که هر نشانه زبانی در هر تکرار خود ممکن است دلالت بر آراء و افکار کاملاً متفاوت نماید (ص ۴۳). ویتگنشتاین «یکسان» یا «متفاوت» به شمار آمدن نشانه زبانی را منوط به دیدگاه اتخاذ شده می داند و همانند سوسور بر این باور است که «معنای زبانی هر واژه ای به شبکه پیچیده ای از روابط مبتنی است که آن را به سایر واژه ها مرتبط می سازد» (ص ۴۵). سوسور و ویتگنشتاین برای تبیین هویت واحدهای زبانی بارها به قیاس با بازیها متوسل می شوند. ویتگنشتاین در تحقیقات فلسفی این پرسش را که «واقعاً یک



واژه چیست؟» قابل قیاس با این پرسش که «منظور از یک مهره در بازی شطرنج چیست؟» می داند (ص ۴۸). سوسور نیز در دوره زبان شناسی همگانی دیدگاهی مشابه دارد، او می گوید: «اگر مهره های ساخته شده از عاج جایگزین مهره های ساخته شده از چوب شوند، این تغییر تفاوتی در نظام بازی شطرنج ایجاد نمی کند. اما اگر تعداد مهره ها کم یا زیاد شود این تغییری خواهد بود که به طور بنیادی بر «شیوه» بازی تأثیر خواهد گذاشت» (ص ۴۹).

رابطه میان «زبان و تفکر» همواره یکی از موضوعات مورد بحث زبان شناسان و فلاسفه ای است که به مسائل زبانی علاقه

نشان داده اند. روان شناسان بزرگی چون پیازه و ویگوتسکی نیز به این موضوع بسیار علاقه مند بوده اند. عده ای بر آنند که زبان زیر تأثیر تفکر است و در مقابل عده ای بر این باورند که تفکر زیر تأثیر زبان است. عده ای نیز به رابطه تعاملی این دو باور دارند. در فصل چهارم این کتاب رابطه زبان و تفکر از دید سوسور و ویتگنشتاین مورد بحث قرار گرفته است. ویتگنشتاین در رساله منطقی بر این باور است که «زبان افکار را می پوشاند». او همچنین در دستور زبان فلسفی می گوید: «زمانی که به وسیله زبان به تفکر می پردازم، معنایی علاوه بر عبارات کلامی در ذهن من وجود ندارد، زبان خودش وسیله تفکر است» (ص ۵۳).

سوسور ضمن مطرح کردن رابطه میان «دال» و «مدلول» یا به عبارت بهتر رابطه میان «الگوی آوایی» و «مفهوم» که با هم نشانه زبانی را شکل می دهند، معتقد است که رابطه آنها رابطه میان «اقلام مستقل از یکدیگر» نیست. سوسور برای توضیح این نکته رابطه میان الگوی آوایی و مفهوم را با پشت و روی یک صفحه کاغذ مقایسه می کند و می گوید: «همان طور که با استفاده از قیچی غیر ممکن است بتوان یک روی کاغذ را برید بدون آنکه روی دیگر آن نیز بریده شود، در مورد زبان نیز تفکیک آوا از تفکر یا تفکر از آوا غیر ممکن است و اگر هم به دلایل نظری این دورا از یکدیگر جدا کنیم وارد حیطه روان شناسی محض یا آواشناسی محض خواهیم شد و نه زبان شناسی» (ص ۵۶). به طور کلی می توان گفت که به باور ویتگنشتاین و سوسور واژه یک واحد تفکیک ناپذیر است که از آوا و مفهوم تشکیل یافته و تبیین آن وابسته به تقابل نقش آن با سایر واژه های نظام زبانی است. به این ترتیب باید گفت که «گفتار و تفکر لازم و ملزوم یکدیگر بوده و هیچ یک بدون دیگری وجود نخواهد داشت و وجود هر دو به وسیله زبان ممکن می گردد» (ص ۵۷). البته باید توجه داشت که رابطه مورد نظر سوسور و ویتگنشتاین در همه جوانب با یکدیگر یکسان نیست، بلکه تفاوت های ظریفی نیز در دیدگاه های آنها وجود دارد.

مقایسه زبان با بازیها از سوی سوسور و ویتگنشتاین این الزام را به وجود می آورد که به تمایزی مشابه تمایز میان نظام بازیها و اجرای آنها توسط افراد مختلف در رابطه با زبان دست بزنیم. در این باره سوسور زبان را از گفتار متمایز کرده است. در واقع از دید سوسور زبان نظامی ذهنی است و گفتار تحقق آوایی آن نظام است. در نوشته های ویتگنشتاین به روشنی نمی توان چنین تمایزی را مشاهده کرد و افزون بر این آن اهمیتی را که سوسور برای این تمایز قائل است در نوشته های ویتگنشتاین نمی توانیم ببینیم. سوسور بر این نکته پافشاری می کند که بنیادی ترین ضعف بررسیهای زبانی سده نوزدهم، قائل نشدن به تمایز میان یک نظام و کاربردهای مختلف و عینیت یافتن آن است. در واقع سوسور بر آن است که «پیشینان او پیوسته حقایق مربوط به زبان را با حقایق مربوط به گفتار عوضی گرفته اند» (ص ۷۰) و همین امر تبدیل زبان شناسی به یک رشته علمی را کند کرده است. از سوی دیگر ویتگنشتاین نیز معتقد است که «نشانه های کلامی را نمی توان از نظامی که به آن تعلق دارند منفک نمود» (ص ۷۵) و برای اشاره به این نظام از اصطلاح دستگاه محاسباتی (calculus) بهره می گیرد.

سربرآوردن ملت‌های جدید و نیاز به داشتن هویت مستقل که زبان، بخش اساسی آن را شکل می‌داد در تقویت این فکر بسیار کارساز بود. قرن نوزدهم قرن زبان‌شناسی تطبیقی بود. تطبیقیان بر این باور بودند که «دستور زبان اصولاً ترکیبی از الگوهای واج‌شناختی، صرفی و نحوی است که می‌توان آنها را از شواهد کاربرد متداول زبانهای زنده یا منسوخ شده استنباط نمود» (ص ۱۱۳). به باور سوسور دستوریان گذشته به طور مشترک مرتکب یک خطا شده‌اند: «آنها دستور زبان را با محصولات جانبی آن اشتباه گرفته‌اند» (ص ۱۱۵). به عبارت روشن‌تر دستوریان گذشته نتوانسته‌اند گفتار را از زبان متمایز نمایند. از نظر سوسور دستور زبان در اساس ماهیت همزمانی دارد و از این روی نگرش او بانگرش دستوریان سنتی و تطبیقی سازگار نیست، چرا که برخلاف گروه نخست، دستور زبان تنها محدود به صرف و نحو نیست و برخلاف گروه دوم نیز



دلبخواهی بودن یا دلبخواهی نبودن نشانه‌ی زبانی همواره مورد بحث بوده است. سوسور «دلبخواهی بودن نشانه‌ی زبانی» را «اولین اصل» خود از زبان‌شناسی اعلام کرد. (ص ۸۵) روشن است که این موضوع در مطالعات زبانی عقیده نوینی نیست، چرا که از دوران باستان تاکنون بسیاری بر قراردادی بودن نشانه‌ی زبانی پافشاری کرده‌اند. به عبارت بهتر سوسور با اعلام این نظر در منازعه کراتیلوس و هرموجینس، طرف دومی را گرفته و به درستی نظر او رأی داده است. به نوشته هریس مطرح شدن «دلبخواهی بودن» نشانه‌ی زبانی این خطر را دربردارد که از یک سوادغامی میان دلبخواهی بودن و ارادی بودن و از سوی دیگر میان دلبخواهی و مرسوم و متداول بودن روی دهد. سوسور ضمن انکار ربط داشتن دلبخواهی بودن زبانی به نیت انسانها معتقد است که «اعمال مربوط به اراده به حوزه گفتار مربوط می‌شوند و نه به زبان». او برابر دانستن کامل دلبخواهی بودن با قرارداد و عرف رار می‌نماید. از نظر سوسور عمل گفتار «یک عمل فردی مبتنی بر عقل و شعور» و اراده کامل است. اما آزادی انتخاب سخنگو «به وسیله امکانات موجود در نظام زبانی محدود شده است».

هریس می‌نویسد که «ویتگنشتاین اغلب یک قراردادگرایا میثاق‌گرا توصیف شده است» (ص ۹۱).

البته باید توجه داشت که میثاق‌گرایی ویتگنشتاین بیشتر به فلسفه، منطق و ریاضیات او مربوط می‌شود تا به اندیشه‌های زبانی او. ویتگنشتاین پایه‌ریزی زبان بر مبنای قرارداد (Übereinkunft) را می‌پذیرد، از جمله در مورد «زبان» تأثرات حسی ما با وجود این او دلیل اینکه تصور می‌شود اطلاعات تأثرات حسی ما قابل اعتمادند را مربوط به تجربه می‌داند. به عبارت دیگر «تجربه به ما یاد داده است که به برخی روابط بین برداشتهای حسی و شرایط موجود در دنیای بیرونی اعتماد کنیم. اگرچه خود این روابط احتمالاً طبیعی است لکن تعبیر و تفسیر ما از آنها به عنوان شاخصهای قابل اطمینان «قراردادی» خواهد بود» (ص ۹۱).

همان طور که از عنصر «دستور» در ترکیب «دستور زبان» برمی‌آید، این ترکیب واژه‌ای سنتی است که یادآور نگرشهای دستوریان تجویزی است. اما آن طور که در آغاز فصل هفتم می‌خوانیم «سوسور و ویتگنشتاین هر دو واژه سنتی دستور زبان را ظاهراً به صورت کاملاً غیرسنتی به کار گرفتند» (ص ۱۰۹). در آثار سوسور و ویتگنشتاین مفهوم «دستور زبان» از یک طرف بسیار مرتبط با مفهوم «دلبخواهی بودن» است و از طرف دیگر مرتبط با این نظر است که زبان همانند بازی قاعده‌مند است. هریس با اشاره به بررسی واژه گراماتیکیوس از سوی رابینز نتیجه می‌گیرد که «دستور زبان در سنت مغرب زمین در اصل به ابداع نگارش مربوط می‌گردد» (ص ۷۹).

بعدها دستور زبان معنای گسترده‌تری می‌یابد و در بسیاری از دوره‌ها برای حفظ و درک آثار ادبی و جلوگیری از منحرف شدن زبان و به وجود آمدن تحول در آن به کار گرفته می‌شود. بعد از اینکه زبان لاتین، که مدت‌ها زبان دین و دانش در اروپا بود، جایگاه خود را از دست داد فکر نوشتن دستور زبان برای زبانهای ملی و محلی، که تا آن زمان به آنها توجهی نمی‌شد، شکل گرفت. گرایشهای ملی‌گرایانه و تغییر مرزهای سیاسی و

دستور زبان با ماهیت همزمان خود نمی‌تواند «روابطی را در برگیرد که در نظامهای مجزا از حیث تاریخی تحقق پذیرفته است» (ص ۱۱۶).

هرچند در تعریف ویتگنشتاین از دستور زبان ابهامات و سردرگمیهای بیشتری وجود دارد، اما او نیز از محدود کردن دستور زبان به کاربردهای پیش پافتاده و معمولی امتناع می‌ورزد. در دستور زبان فلسفی، او امکان تمایز قائل شدن میان «دستور زبان سطحی» و «دستور زبان ژرف» را مطرح می‌سازد. به نوشته روی هریس بیشتر نوشته‌های ویتگنشتاین درباره دستور زبان مربوط به دستور زبان ژرف است و آن نیز هرچه باشد دستور زبان عالی کتابهای دستور نیست (ص ۱۱۹).

در فصل هشتم کتاب تغییر و تحول زبانی باتوجه به

دیدگاه‌های سوسور و ویتگنشتاین مورد بحث قرار گرفته است. زبان‌شناسان به طور کلی به پویایی و دگرگونی در زبان معتقدند. افزون بر این هر جامعه زبانی (language community) در بردارنده گروه‌هایی در درون خود است که هیچ یک مانند دیگری صحبت نمی‌کنند. حتی زبان هر فردی ویژه خود اوست و با زبان دیگر افراد جامعه زبانی تفاوتی دارد. قیاس زبان با بازی، از سوی سوسور و ویتگنشتاین، دارای این اشکال اساسی نیز هست که قاعده‌های بازی ثابت‌اند و اگر آنها دگرگون شوند در واقع آن بازی دیگری بازی پیشین نیست. حال اگر قیاس زبان با بازی پایه درستی داشته باشد، این حقیقت باید در مورد زبان نیز صادق باشد. در این باره یکی از تمایزات دوگانه مطرح شده از سوی سوسور که تمایز میان حقایق همزمانی و حقایق در زمانی زبان است می‌تواند روشنگر باشد.

«به زعم سوسور توهم اینکه نظام‌های زبانی در حال تحول هستند، صرفاً پیامد چشم‌انداز تاریخی است که سرنوشت زبان (langue) را با سرنوشت گفتار در هم می‌آمیزد» (ص ۱۵۴).

به عبارت دیگر سوسور بر این باور است که تحولات از گفتار سرچشمه می‌گیرند. در نوشته‌های ویتگنشتاین توجه زیادی به تحولات زبانی دیده نمی‌شود. به نوشته هریس او در دستور زبان فلسفی دیدگاهی دقیقاً مشابه تمایز سوسوری میان حقایق همزمانی و در زمانی بیان می‌دارد. ویتگنشتاین بر این باور است که «واژه «شطرنج» کاربرد دوگانه دارد، در برخی موارد این واژه به تمامیت قواعد هنوز معتبر شطرنج اطلاق می‌شود و در موارد دیگر به بازی‌ای که در ایران توسط لادری اختراع شد و مثلاً به فلان و بهمان ترتیب رشد و گسترش یافت. در یک مورد، سخن گفتن از رشد و توسعه قواعد شطرنج بی‌معناست ولی در مورد دیگر، نخیر» (ص ۱۵۷).

یکی از مشترکات اندیشه‌های زبانی سوسور و ویتگنشتاین باور داشتن به این نکته است که زبان نظامی ارتباطی است. در این مورد نیز آنها قیاس با بازیها مطرح کرده‌اند. ویتگنشتاین در ملاحظاتی درباره مبانی ریاضیات می‌گوید: «یک بازی، یک زبان و یک قاعده، هر کدام از اینها یک نهاد است» (ص ۱۶۷). او همچنین بر این باور است که «مفهوم ارتباط متضمن مفهوم زبان نیز است» (ص ۱۶۸). لاک معتقد بود که واژه‌ها در صورتی در امر ارتباط سودمندند که در شنونده منجر به انگیزش همان اندیشه‌ای شوند که گوینده در ذهن داشته است.

به نوشته هریس در این باره اندیشه‌های سوسور همانند اندیشه‌های لاک است. سوسور انتقال مفاهیم با کمک نمودهای نشانه‌های زبانی یا الگوهای آوایی مرتبط از فردی به فرد دیگر را پدیده‌ای کاملاً روان‌شناختی می‌داند که با یک فرآیند فیزیولوژیکی مرتبط است. به عبارت دیگر از دید سوسور ارتباط کلامی فرآیند ذهنی انتقال فکری از ذهن فرد الف به ذهن فرد ب است و معیار موفقیت این ارتباط کلامی دریافت فکری است که فرد الف به کمک سازوکار جریان گفتار برای فرد ب فرستاده است (صص ۱۷۱-۱۷۰).

فصل پایانی کتاب به بررسی دیدگاه‌های ویتگنشتاین و سوسور درباره جایگاه علمی رشته‌های تخصصی‌شان، فلسفه و زبان‌شناسی، می‌پردازد. هر دوی آنها از آنچه در گذشته و در زمان خودشان

در رشته‌های‌شان جریان داشته است ناراضی بوده‌اند و امیدوار بودند بتوانند پایه‌های نظری محکم‌تری برای فعالیت‌های علمی فراهم آورند. ویتگنشتاین تلاش داشت به این پرسش پاسخ دهد که آیا فلسفه علم هست یا نیست؟ سوسور نیز در تلاش بود تا پرسش مشابهی را درباره زبان‌شناسی پاسخ گوید.

راسل، استاد ویتگنشتاین، بزرگ‌ترین مدافع فلسفه به عنوان علم بود. او فلسفه را به عنوان عام‌ترین علم دارای جایگاه ویژه‌ای می‌دانست و معتقد بود که فلسفه نیز می‌تواند «فرضیه‌هایی را ارائه دهد که اعمال اصلاحات در آنها مجاز باشد و بدین ترتیب به تدریج به حقیقت نزدیک‌تر شود» (ص ۲۰۸).

ویتگنشتاین به کلی با این نظر استاد خود مخالف بود. او در تحقیقات فلسفی می‌نویسد: «فلسفه تنها همه چیز را پیش روی ما قرار می‌دهد، لکن نه آنها را توضیح می‌دهد و نه چیزی را استنتاج می‌کند». او در همین کتاب می‌نویسد «در فلسفه ما نتیجه‌گیری نمی‌کنیم» (ص ۲۰۹).

در مورد جایگاه علمی دانش زبان‌شناسی، سوسور بر این باور بود که زبان‌شناسی باید جزو علوم انسانی و به عنوان شاخه‌ای از علم نشانه‌شناسی (semiology) طبقه‌بندی شود. علم نشانه‌شناسی «نقش نشانه‌ها، به عنوان چیزی از زندگی اجتماعی را بررسی خواهد کرد» و «به کنکاش در ماهیت نشانه و قوانین حاکم بر آنها خواهد پرداخت». به باور سوسور «قوانینی که دانش نشانه‌شناسی کشف خواهد نمود در دانش زبان‌شناسی کاربرد خواهد داشت و بدین ترتیب علم زبان‌شناسی به یک حوزه به وضوح تعریف شده‌ای از دانش انسانی اختصاص خواهد یافت». از این رو سوسور ادعا می‌کند برای نخستین بار توانسته است جایگاه زبان‌شناسی را در میان سایر دانش‌های بشری مشخص نماید (ص ۲۱۰).

سوسور و ویتگنشتاین هر دو در این نکته اشتراک نظر داشتند که علم باید گزاره‌های تجربی ارائه نماید و توصیفی باشد. در این میان به باور ویتگنشتاین فلسفه به دلیل اینکه گزاره‌هایش «جهان و حتی کلی‌ترین جنبه‌های آن را» توصیف نمی‌کند علم نیست، و سوسور زبان‌شناسی را علمی توصیفی می‌داند که باید به توصیف تمام زبانهای شناخته شده بپردازد (صص ۲۱۱-۲۱۰).

پانوشته‌ها:

۱. محمد دبیرمقدم، زبان‌شناسی نظری، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸، صص ۱۶-۱۵.
۲. فردینان دو سوسور، دوره زبان‌شناسی همگانی، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات هرمس ۱۳۷۸.

3. Hans Sluga, *Ludwig Wittgenstein: life and Work An introduction*, The Cambridge Companion to Wittgenstein, edited by Hans Sluga and David G Stern, Cambridge: Cambridge University Press, 1999. p.7.

4. Ibid, pp. 12-13.

جانانان کالر. فردینان دو سوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۹.